

پادشاهی نرسی بهرام

بخش ۱ - پادشاهی نرسی بهرام نه سال بود



ویک شاهنامه

متن شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو) اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

دفتر پنجم

بسر بر نهاد آن سزاوار تاج	چو نرسی نشست از بر تخت عاج
ز درد پدر سوکوار آمدند	همه مهتران با نثار آمدند
که ای مهربانان با داد و دین	بریشان سپهدار کرد آفرین
چنین رفت کار آشکار و نهان	بدانید کز کردگار جهان
جوانمردی و داد و آواز نرم	که ما را فزونی خرد داد و شرم
کرا ز اخترش مهربانی بود	همان ایمنی شادمانی بود
چنان دان که با تو ز یک پوست گشت	خردمند مرد ار ترا دوست گشت
خرد نیز نزدیک دانا شناس	تو کردار خوب از توانا شناس
دلاور به جای ستودن بود	دلیری ز هشیار بودن بود
ازو دور شد نام و ننگ و نبرد	هرانکس که بگریزد از کار کرد
هم آواز آن بددلی کاهلیست	همان کاهلی مردم از بد دلیست
جهان را سخن گفتنش سودمند	همی زیست نه سال با رای و پند
شد آن ترگ و پولاد بر سان موم	چو روزش فراز آمد و بخت شوم
برخشانی لاله اندر فرزد	دوان شد به بالینش شاه اورمزد
فروزان چو در تیره شب ماه بود	که فرزند آن نامور شاه بود
مبر دست سوی بدی تا توان	بدو گفت کای نازدیده جوان
سزاوار تاجی و زیبایی تخت	تو از جای بهرام و نرسی به بخت
به هر دانش از هر کسی بی‌همال	بدین زور و بالا و این فرّ و یال

مبادا که تاج از تو گریان شود	دل انجمن بر تو بریان شود
جهان را به ایین شاهان بدار	چو آمختی از پاك پروردگار
به فرجام هم روز تو بگذرد	سپهر روانت بیی بسپرد
چنان رو که پرسند پاسخ کنی	به پاسخ گری روز فرخ کنی
بگفت این و چادر به سر در کشید	یکی باد سرد از جگر بر کشید
همان روز گفתי که نرسی نبود	همان تخت و دیهیم و کرسی نبود